

## ارتباط میان روشنفکری و اسلام سیاسی از مشروطه تا امروز

### بخش دوم : آغاز سلسله ی پهلوی و دوران رضا شاه

نیلوفر بیضایی

مقدمه و یادآوری

در بخش اول به بررسی شرایط و چگونگی شکل گیری انقلاب مشروطه پرداختیم و تلاش کردیم تا دلایل ناکامی این انقلاب را روشن کنیم . همچنین به عامل روحانیت و اسلام سیاسی و نقش پیچیده و در عین حال غیر قابل انکار این عامل در تقابل و به شکست کشاندن هر گونه حرکت تجددخواهانه را بررسی کردیم و دیدیم که روحانیت هر کجا منافعش ایجاب کرده به این جنبش نزدیک شده و آنجا که دریافته است که حرکت این جنبش با منافعش همخوانی ندارد، با تمام قدرت در مقابل آن ایستاده و در جهت تضعیف آن کوشیده است. از سوی دیگر اعمال قدرت روحانیت بر دستگاه سلطنت را بررسی کردیم و دیدیم که حاکمیت شیعه بعنوان یک دستگاه حکومتی پنهان ، چگونه هم بر دربار و حکومت مستبد و هم بر افکار روشنگران مشروطه خواه نفوذ داشته است. اینکه هم حکومتیان و هم بسیاری از مشروطه خواهان ، تنها راه ادامه ی حیات خویش را در مماشات با روحانیون و حاکمان شیعه یافتند، تراژدی بزرگ تاریخ ایران است که شناخت و کاوش آن بسیاری از عملکردها و نتایج اسف بار آنها را از جمله در انقلاب 57 روشن تر می سازد. در بخش اول دیدیم و در این بخش نیز خواهیم دید که چگونه این مماشات گران از هر گروه ، بجای تضمین بقای خویش، یکی پس از دیگری از بین رفتند و آنچه باقی ماند ، همانا روحانیت و دستگاه اسلام سیاسی بود که سرخوش و مست از باده ای که روشنفکری و دستگاه حکومتی برایش تدارک دیده بودند ، توانست قدرت را تماما از آن خود کند و آن را از شکل پنهانی اش به صورت علنی و تحت عنوان “جمهوری اسلامی ایران” در آورد. در اینکه نفس حرکت مشروطه خواهان و طرح شعار و خواست قانون ، آزادی و مساوات، بسیار مهم و مثبت بوده است ، شکی نیست ، اما نمی توان نادیده گرفت که بسیاری از این روشنگران خود از شناخت عمیقی نسبت به آنچه می خواستند، برخوردار نبودند و یا در بسیاری از موارد منافع شخصی را بر منافع ملی ترجیح دادند . نکته ی دیگر یک اشتباه مکرر تاریخی است و آن این خیال باطل که روحانیت و پرچمداران اسلام سیاسی با استعمار و استبداد در ضدیت بوده اند و بهمین دلیل نیز در جاهایی می توان با آنها اتحاد کرد. تخم این فرض باطل در همان دوران کاشته شد و عواقبش را امروز نیز می بینیم که ما را به کدام سمت و سو برده است. اشتباه عظیمی که روشنفکری ما هنوز در بند آن است، تقسیم روحانیون و نمایندگان اسلام سیاسی به دو گروه “ارتجاعی” و “ترقیخواه” و تقویت یکی در برابر دیگری است که در بخش اول نشان دادیم که این تصویر، چرا واهی است و اینکه در عهد مشروطه این دوگانگی که میان رهبران شیعه بوجود آمده بود بر سر چه بوده است . دیدیم که اصل اختلاف یا “دوگانگی” تنها بر سر قدرت بوده و همچنین بررسی کردیم که رهبری شیعه چگونه از این دوگانگی برای حفظ و تداوم حیات و از میدان بدر کردن مخالفان خویش بهره جسته و همواره در حفاظت از “بیضه ی اسلام” در کنار یکدیگر قرار گرفته است . نقد رهبری شیعه به دستگاه سلطنت نه از زاویه ی آزادیخواهی یا ضدیت با استبداد ، بلکه در اعتراض به عدم رعایت قوانین شرعی و اسلامی بوده است. یک دسته از روحانیون خواهان حاکمیت شرع و یا “مشروع” بوده و دسته ی دیگر خواهان “مشروط” ساختن قدرت شاه از طریق وادار ساختن او به تقویت و پذیرش احکام شرعی در قوانین و در نتیجه علنی ساختن قدرت پنهانی خویش بوده است. یعنی هیچیک از این دو گروه نه تنها “مشروطه خواه” نبودند، بلکه در ابتدا اصلا معنای آن را نمی دانستند و وقتی بمرور زمان خواسته های مشروطه خواهان برایشان روشنتر شد و آن را با “ قدرت سیاسی شرع” در تضاد یافتند ، با تمام قدرت در مقابل آن ایستادند . شاید اینکه بسیاری از تاریخ نویسان ، دو روحانی (بهبهانی و طباطبایی) را در پیشگامی مشروطه و ضدیت با استبداد می ستایند، بدون در نظر گرفتن این نکته ی مهم که این دو تن را انگیزه ی قدرت طلبی در کنار یکدیگر قرار داد و

نه "قانون خواهی" و "بیشرفت طلبی"، منشاء اصلی تحلیلهای اشتباه بسیاری از ماهیت این جریان بوده باشد. آندسته از روحانیون نیز که در آغاز با انقلابیون همراهی کردند، از این باور حرکت می کردند که بناست قدرت سیاسی دو دستی تقدیم آنان شود. آنها از معنای مشروطه خواهی کوچکترین اطلاعی نداشتند و وقتی این معنا برایشان روشن شد، با تمام قوا در مقابل مشروطه خواهان ایستادند.

همچنین در بخش پیش دیدیم که چگونه روحانیون به مجلس نفوذ کردند و هر بار که در مجلس صحبت از آزادی بیان و اجتماعات بمیان آمد، در مقابل این افکار ایستادند. آنها علاوه بر مخالفت شدید با آزادی بیان خواهان تسلط روحانی بر دستگاه قضایی بودند و با تحصیل اجباری مخالفت می کردند. به اعتقاد آنها "پسرهای خوشگل و دخترها" نمی بایست حق تحصیل داشته باشند و خلاصه اینکه از هیچ تلاشی برای تزریق افکار اسلامی به قوانین فروگذار نکردند.<sup>1</sup>

روحانیون همچنین خواستار توقیف دو نشریه "صوراسرافیل" و "حبل المتین" شدند که از نظر آنها "کفر" می نوشتند و خلاصه اینکه ارتجاع مذهبی سایه ی شوم خود را بر مجلس شورای ملی گسترده. جالب تر اینکه در تکمیل نخستین حکم تشکیل مجلس شورای ملی، نام "مجلس شورای اسلامی" نیز قید شده، اما از واژه ی "مشروطه" نامی برده نشد. هر چند که بعداً در اثر فشار مردم که خواهان مجلس ملی بودند، محمد علیشاه فرمانی صادر کرد که در آن از "عداد دول مشروطه" یاد شد.<sup>2</sup>

بخشهایی از سخنان ملایان در صحن مجلس را در اینجا می آوریم:

"... از مشروطیت چیزی که در مملکت ما پیدا شده، یک آزادی قلم و یکی آزادی زنان است. اشخاص هستند که به لباس مشروطیت در آمده مفسده می کنند... شرع کسی را آزاد قرار نداده و خداوند هم زنان را آزاد خلق نکرده است... امروز هیچ چیز از برای مجلس مضرتر از این روزنامه جات نیست... باید مجازات داد توقیف فایده ندارد... ما مردم باید بدانیم که مسلمانیم و قانون ما قانون مقدس اسلام است. حتی اگر دهها هزار نفر هم اجماع کنند و خونها ریخته شود، نباید راضی شد که بدون تطبیق و تحقیق قانون مجری گردد. حالا باید از حجج اسلامیه استدعا نمود که زودتر صرف وقت نموده این نظامنامه را تمام کنند..."<sup>3</sup>

بعبارت دیگر، قدرت فلج کننده ی حاکمیت شیعه که یک دستگاه پنهان حکومتی بود و سایه اش هم بر دربار و هم بر مجلس و بر حرکتهای آزادیخواهانه ی روشنگران مشروطه سنگینی می کرد، جزضربه زدن بر پیکره ی انقلاب مشروطه و روح آزادیخواهی و تجدد طلبی ایرانیان، به انحراف کشاندن و تضعیف مبارزات آزادیخواهان و تثبیت استبداد ثمر دیگری نداشت.

انقلاب مشروطه با وجود اینکه توانست برای مدتی ارتجاع متحد درباری و مذهبی را در هم بکوبد، به برآمدن یک حکومت ملی نیانجامید. در اینجا لازم به تذکر است، کسانی که علت شکست انقلاب مشروطه را تنها در دخالت نیروی خارجی (روس و انگلیس) می دانند، به این نکته ی مهم توجه نمی کنند که اختلافات درونی دستگاه حکومتی و رقابتهای و عدم هماهنگی مشروطه خواهان نقش بسیار عمده تری در شکست این تحول ایفا کرد. با وجود اینکه تک تک این مشروطه خواهان از استعداد و توانایی برخوردار بودند، نتوانستند در یک حرکت جمعی در جهت منافع ملی ایران قدم بردارند.

1 هما ناطق/ جنگ فرقه ها در انقلاب مشروطیت ایران، القبا، شماره 3، پاریس

2 همانجا

3 همانجا

با توجه به اینکه حتی مخالفت روحانیت با نیروهای خارجی، نه از زاویه ی ضد استعماری، بلکه از جنبه ی مذهبی- عقیدتی، یعنی “کافر” بودن آنان بود، جای بسی تعجب است که چگونه بسیاری از روشنفکران ترقیخواه مصلحت را در همراهی آنان می دیدند. اینکه روحانیون بارها و بارها در مقاطع گوناگون خود “جیره خوار” دولت انگلیس بوده اند و همچنین اینکه سیاست انگلیس در چندین مقطع مهم تاریخی رو به سوی تقویت “ارتجاع سیاه” داشته است، اما روی دیگر سکه است که چون کمتر از آن سخن رفت، نادیده گرفته شد.

جالب اینجاست که عمده کردن نقش عامل خارجی بعنوان عامل تعیین کننده و تلاش برای منحرف کردن افکار از وقایع داخلی بسوی نیروهای روس و انگلیس، از سوی همین روحانیت دامن زده شده و چنانکه بعدا خواهیم دید، تاثیر اینگونه نگرش بر نیروهای “چپ” نیز عامل دیگری شد که روشنفکری را بارها و بارها در کنار نمایندگان اسلام سیاسی قرار داد.

روند تحولات سیاسی - اجتماعی را در هر کشوری، روابط درونی آن تعیین میکند، هر چند که عوامل خارجی برای تامین منافعشان ممکن است بخواهند از نتایج این تحولات بنفع خود استفاده کنند. بعبارت دیگر عامل خارجی می تواند نقش کند کننده یا شتاب دهنده داشته باشد، اما این ادعای خام که هر چه بدبختی است زیر سر “امپریالیسم” است، نه تنها نفی عامل مردم در تحولات اجتماعی است، بلکه به نا امیدی عمومی دامن می زند و این گمان را تقویت می کند که از آنجا که تعیین کننده ی نهایی “آنها” هستند، پس از تلاش ما چه سود! نتیجه یک بی عملی عمومی و سپردن سرنوشت خویش بدست دیگران و انفعال عمومی است و تمام کسان و جریانهایی که در این صد ساله به این توهم دامن زده اند، نه دشمنان “امپریالیسم”، بلکه تقویت کنندگان عمده سازی نقش بیگانگان و منفعل ساختن مردم یا انحراف جنبش آنها از مقابله با مرتجع ترین نیروهای داخلی، یعنی ارتجاع سیاه مذهبی بوده اند.

آنچه به سیاست انگلیس در ایران آندوره بر می گردد، دو هدف اصلی دنبال می شد، یکی حفظ نفوذ سیاسی و دیگری تامین منافع اقتصادی و تجاری. سیاست انگلیس در برخورد با نیروهای سیاسی ایران از تضاد میان این دو هدف ناشی می شود، چرا که لازمه ی حفظ نفوذ سیاسی، وجود حکومتی بی اراده و عقب مانده است که این نفوذ را بپذیرد، در حالیکه لازمه ی تامین منافع اقتصادی، رسیدن کشور به حدی از امنیت و رشد اقتصادی است که بدون وجود ثبات و رشد سیاسی ممکن نیست. یحیی دولت آبادی در کتاب ارزشمند “حیات یحیی” بدرستی بدین نکته اشاره می کند:

“خارجی ها هم غیر از منافع شخصی خود منظوری ندارند و البته در آبادی و امنیت مملکت بهتر می توانند از تجارت خود فایده ببرند.”

با درک این نکته ی مهم به راز این حقیقت پی خواهیم برد که چرا انگلیس در هر مقطع جهت پشتیبانی، خود را از سویی به سوی دیگر برگردانده است و در عین حال در بسیاری مقاطع از روحانیت و اسلام سیاسی در ایران پشتیبانی کرده است.

کسانیکه از پناه بردن سران مشروطه به سفارت انگلیس بعد از به توپ بسته شدن مجلس اول توسط محمد علی شاه (که همه ی شواهد حکم بر این دارد که به تحریک مذهبپون و پس از سوء قصد به جان او توسط گروه ستارخان انجام شد)، نتیجه می گیرند که انقلاب مشروطه وابسته به بیگانه بوده است، لطمه ای بزرگ بر اعتماد بنفس مبارزین آزادیخواه وارد کرده اند و چنین نتیجه گیری یا می تواند مغرضانه باشد و یا ناشی از نا آگاهی از شرایط و سلسله ی بهم پیوسته ی وقایع. آری پور می نویسد:

“کسانی بر آنند که مشروطه ی ایران یک متاع انگلیسی بود... این اشخاص با استدلال به اینکه در جامعه ی آنروزی ایران موجبات تاریخی به اندازه ی کافی برای وقوع چنین حادثه ی شگرفی

وجود نداشت، می خواهند سهم مردم ایران را در جنبش مشروطه خواهی ناچیز و سران انقلاب را آلت بی اراده ای در دست سیاستمداران انگلیس جلوه دهند...<sup>4</sup>

### دوران حکومت رضا شاه

پیش از این اشاره کردیم که قدرت مذهب‌یون همچنان باقی بود و با روحیه ی ناسالم و قدرت طلبانه ی سران مشروطه در هم آمیخت و شرایط سقوط را فراهم آورد. بر همین زمینه ، امکان بقدرت رسیدن رضا شاه فراهم شد. در عین حال دولت انگلیس که تا پیش از آن با حمایت از تشکیل حکومت‌های محلی برهبری روحانیون و در مناطق نفت خیز پشتیبانی می کرد ، تا هر جا منافعتش ایجاب می کند ، از آن بهره برد، جهت حمایت خود را از "ارتجاع سیاه مذهبی" بسوی رضا خان برگرداند، چرا که تا آن هنگام روحانیون و مذهب ، ابزار مثبتی برای مقابله با انقلاب در حال شکل گیری روسیه بودند، اما پس از تعمیق تحولات داخل روسیه و وقوع انقلاب اکتبر ، جهت حمایت انگلیس بسوی حکومت‌های رفرمیست بازگشت و در نتیجه رضا خان "سردار سپه" از این حمایت برخوردار شد. رضا خان در آغاز حکومت خود توانست حمایت جمعی از روشنفکران را بخود جلب کند. مجلس مشاوره ی خصوصی در دوران اول حکومت وی و شرکت ترقیخواهانی چون دکتر محمد مصدق، یحیی دولت آبادی، مشیرالدوله ، مستوفی الممالک ... در این مجلس نشاندهنده ی پشتیبانی این گروه از حرکت‌های اولیه ی وی در زمینه ی رفرم‌های اساسی و توقف آشفته‌گی دستگاه دولت بود. همچنین همانطور که یحیی دولت آبادی اشاره می کند، رضا خان در آغاز تمایلات جمهوریخواهی داشته است . رضا خان با وجود اینکه با رضایت ناخواسته ی روحانیون و پشتیبانی انگلیس بقدرت رسید ، توانست عرصه اعمال قدرت روحانیون را تا حدودی محدود کند. همچنین به تقلید از رفرم آتاتورکی ، قدمهایی برای مدرنیزه کردن ایران برداشت . رضا خان بخش عظیمی از املاک روحانیون را غصب کرد و به قدرت انحصاری آنها در خرید و فروش املاک لطمه وارد آورد . همین محدودیت باعث شد که روحانیون از ساختار فنودالی اقتصاد خویش فاصله گیرند و به عرصه ی تجارت روی آورند و پایگاه اقتصادی خود را به بازار و بعنوان بزرگترین الیگارش‌ی مالی منتقل سازند. کسروی در مورد نفوذ مالی "عمامه بصران" می نویسد:

" اما روزی خواران ایشان از دور راه است: یکی از پول هندی که سالانه با دست نمایندگان انگلیس به حجج الاسلام رسد... دیگری از پولهایی که بازرگانان و توانگران "مقدس" ایران فرستند یا خود برند... این گروه بازرگانان یا حاجیان گروهیند که با مشروطه دشمنند و بتوده و به کشور بدخواه می باشند. همانکه نام میهن پرستی یا قانون یا مانند آن شنوند گستاخانه ریشخند کنند... در این کشور زیند و با هر گونه نیکی درباره ی آن دشمنی نمایند..."<sup>5</sup>

با اینهمه رضا خان با وقوف به قدرت و نفوذ مردمی روحانیون و طبق گفته ی خودش طبق مصلحت ، ارتباط خود را با آنها حفظ کرد و همواره تلاش می نمود تا حمایت آنها را بخود جلب کند. همین امر باعث شد که روشنفکرانی که در آغاز از او حمایت می کردند، یکی پس از دیگری راه خویش از او جدا سازند . روحانیون که با جمهوریخواهی و در نتیجه محدود شدن قدرت خویش شدیداً مخالف بودند ، در این مرحله به طرفداران سرسخت "سلطنت" بدل شدند و راه را برای رسیدن رضا خان به پادشاهی هموار کردند.

در نتیجه ی سازش رضا خان با روحانیون که منجر به پراکنده شدن روشنفکران از حول وی شد، زمینه برای رشد حکومت استبدادی بار دیگر فراهم گشت . بعبارت دیگر ، رضا خان که بعد رضا شاه شد، هر چند در آغاز توانست در سطح و بطور ظاهری ، قدرت روحانیت را محدود کند، اما نتوانست نفوذ عمیق و ایدئولوژیک این نیرو را نادیده بگیرد. بعبارت دیگر روحانیت ترجیح می داد که رضا خان بعنوان "شاهنشاه مقتدر" حکومت کند تا دلیلی وجودی اش بعنوان حامی

<sup>4</sup> یحیی آربن پور/ از صبا تا نما (جلد 2)

<sup>5</sup> احمد کسروی/ بهاییگری، شیعیگری، صوفیگری

“مستضعفین” و “ستم دیدگان” بزیر علامت سوال نرود . حتی تا بدانجا پیش رفت که فتوا صادر کرده ، اطاعت از رضا خان را وظیفه ی دینی اعلام کرد.

در دوران رضا شاه که با اتکا به حمایت انگلیس بقدرت رسید ، مجموعه ای از تضادها و تناقضات را می بینیم. از یکسو رفرم ، نوسازی ، محدود ساختن قدرت روحانیون و دگرگونی غیر قابل انکار چهره ی ایران ، از سوی دیگر نفوذ روحانیون در بین مردم ، ناپیگیری فرمها و سر انجام ایجاد و تقویت ساختار استبدادی حاکمیت رضا شاه .

از یکسو اتکاء بر روشنفکران و روشنگران تجدد خواه در دوران آغازین قدرت گیری و از سوی دیگر روی آوردن به روحانیون و تظاهر به دینداری که باعث فاصله گرفتن روشنفکران از دستگاه دولت شد.

در این دوره با روشنفکران زیادی روبرویمیم که هر چند در عرصه اندیشه و هنر آثار ارزنده ای آفریدند و هر چند به نقد استبداد رضا شاهی و قدرت شیعه دست زدند، اما کماکان و در ضمیر ناخودآگاه غلبه بر نفوذ اسلام را ناممکن می یافتند . نامهایی چون کسروی، ملک اشعراى بهار، جمال زاده و دهخدا تنها چند نمونه از این دسته اند.

در اینمورد دلارام مشهوری می نویسد:

“... این کسان از ملک الشعرا بهار و علامه قزوینی تا کسروی و جمالزاده هر چند در انتقاد از اسلام سخنانی گفتند، اما به تایید و توجیه آن نیز پرداختند و درست همین انتقاد ، تایید آنها را وزنه ی مخصوصی می داد. آنها مطالبی را در ستایش اسلام مطرح ساختند که در طول هزار سال از هیچ عمایه بسری بر نیامده بود. بررسی آثار این کسان نشان خواهد داد که تسلط فزاینده ی تفکر اسلامی از ورای حرکت یک گام به پیش و دو گام به عقب، چگونه در دوران پهلوی جامعه ی ایرانی را در می نوردید. تنها نمونه وار آنکه، کسروی کشف کرد، حجاب اسلامی اصولا یک پدیده ی ایرانی است و رسم دربارها و حرمسراهاى شاهان!...”<sup>6</sup>

بسیاری از این روشنفکران براین تصور باطل صحه گذاشتند که “اسلام واقعی” با آنچه “ به نام اسلام” انجام می شود، تفاوت دارد. برخی نیز بجای برخورد با قدرت اسلام در عرصه ی سیاست و اجتماع ، با روی آوردن به “گذشته” و بسوی نوعی ناسیونالیسم ایرانی ، راه سهلتر را برگزیدند. در مقایسه با روشنفکران عهد مشروطه ، می توان گفت که روشنفکران این دوره از بسیاری جهات از جمله توانایی رهبری معنوی جامعه ، دچار یک عقبگرد شده بودند. در داخل حکومت نیز پس از کنار رفتن روشنفکران سیاسی ، راه برای پا گرفتن فرهنگ “شاه پرستی” باز شد.

بعبارت دیگر تحولات ظاهری دوران رضا شاه بهیچوجه با تحولات اجتماعی همراه نبود. روحانیون علیرغم محدودیتهای ظاهری ، مشغول تجدید قوا بودند و همچنان از هر فرصتی برای تقویت نفوذ خود استفاده می کردند.

در بخش سوم این مطلب به دوران محمد رضا شاه و ترکیب نیروهای روشنفکری ایران خواهیم پرداخت.

---

<sup>6</sup> دلارام مشهوری/رگ تاک، جلد 2، پاریس